

شاهانها و خبرهای نادرستی که معاویه در باره صلح امام حسن با او شایع کرده بود، نتوانست قس را بفریبد و او را از مقصد و نیتی که در دل داشت، باز دارد. او نامههایی برای امام خود نوشت و همه چیز را به آنحضرت خبر داد. بزرگترین و شومترین توطئه‌ای معاویه بر ضد امام حسن، همان شاهانهای بی‌اساس بود که در میان لشکر آن خود و لشکر آن امام پخش کرده بود. بدترین آن شاهانها هم، شاهانهای صلح امام با معاویه بود. اما همان و پاداری قس باعث شد که آن شاهانها به طور موقت به اثر شود. معاویه وقتی چندین دین، آن شاهانها را به گونه‌ای دیگر بین مردم پخش کرد. جاسوسهای معاویه در بین مردم شایع کردند: «امام حسن پیشهاد صلح به معاویه داده است ولی هنوز معاویه آن پیشهاد را نپذیرفته است.»



آن شاهانها دروغ و ناجوانمردانه از همان روزهای اول، عده‌هایی به شماری را فرستاد. آن سخن همه جا، زبان به زبان گشت. در حالی که معاویه یک بار توسط عبدالله بن نوفل و بار دیگر توسط عبدالله بن عامر پیشهاد صلح را برای امام حسن مطرح کرده بود. اما امام با قاطعیت تمام پیشهاد صلح را رد کرده بود و خواستار تسلیم به لشکر معاویه در برابر اراده‌ی مسلمانها شده بود.

آن شاهانها به مرور باعث شد که روح پهلوی رزمندگان اسلام تا حدی درهم بکشند و نظر بعضی از مسلمانهای ساده‌دل نسبت به امام عوض شود؛ اما امام هیچگونه سستی از خود نشان نداد و در برابر توطئه‌های معاویه و حکومت جبار شام استادگی کرد. او حتی چندین بار حاکمان شام را تهدید به جنگ کرد و آنها را به مبارزه طلبید. بعد از اعدام دو جاسوسی که معاویه به کوفه و بصره فرستاده بود، امام در نامه‌ای برای معاویه نوشته بود: «ای معاویه، فرزند ابوسفیان! تو بعضی از نیروهای کار آزمودنی‌ها را برای جاسوسی به سوی ما فرستی! گوئی که تو دوست داری با من بجنگی. البته شکی در آن نیست و من هر لحظه آماده‌ی آن جنگ هستم. پس منتظر باش. من به تیری خدا برای جنگ با تو، به سوی تو خواهم آمد.»

به گزارش نامه‌هایی که امام در آنها معاویه را به جنگ تهدید کرده بود، حرکت آنحضرت به منطقه‌ای سابط مدائن برای تشویق و ترغیب مردم و آماده‌سازی آنها برای جنگ با معاویه، بهتر نشان‌دهنده گواهی است که آنحضرت اصلاً ملی به صلح با معاویه نداشته است تا بخواهد پیشهاد صلح را ابتدا او به حاکمان شام بدهد. امام حسن از همان آغاز به عت مردم با او، پسر عموی خود مغیره بن نوفل را در کوفه مأموریت داد و به او سفارش کرد که در تشویق و ترغیب مردم به جهاد و جنگ با دشمن، لحظه‌ای غافل نماند. همچنین وقتی که سپاه عراق را برای حرکت آماده کرد، عبدالله بن عباس را به فرماندهی آن سپاه برگزید و قس بن سعد و سعید بن قیس را هم به عنوان مشاوران و معاونان او انتخاب کرد. پیش از

راهی کردن آنها، سه بار در م ائشان نماز خواند و سپاه را تا د ر عبدالرحمان بدرقه کرد. معاویه وقتی دید که امام په شهادتهای مکرر او را دربارهی صلح نم لپذ رد، به وس لهلی جاسوسهای خود که در همه جا نفوذ داشتند، شایع کرد که امام حسن خواهان صلح است. متأسفانه ا ن شایعه ناجوانمردانه به سرعت در ا نجا و آنجا په چ د و زبان به زبان گشت تا جایی که گروهی ساده لوح، تندرو و احساساتی که ا ن شایعه را باور کرده بودند، زبان به اعتراض گشودند و ساز مخالفت با آنحضرت را به صدا درآوردند. بعضی ن ز مغرضانه به ا ن قضیه دامن زدند. په ش از آنکه امام از شهر کوفه عز مت کند، جماعتی نزد او آمدند و گفتند: «ای حسن بن علی! روز به روز که م لگذرد، معاویه دست به توطئههای خطرناکتر از په ش م لزند و فرماندهان سپاه اسلام را یکی یکی فریب م لدهد تا به سوی خود بکشاند. پس با د به طور جدی به جنگ با معاویه برخ ز م و خون ا ن دشمنان خدانشناس را بر ز م. تو خ لفه و امام بر حق ما هستی و ما هم مط ح تو هسته مپهر چه فرمان دهی، ما اطاعت م لکنیم و تا پای جان در کنارت جانفشانی م لکنیم!»

امام که په لوفایی و خانت مردم کوفه را در زمان علی د ده و تجربه کرده بود، در زمان خلافت خود ن ز په لوفایی و خانت کسی مانند عب دالله بن عباس را به چشم د ده بود؛ م لدانست که ا ن مردم په لوفادروغ م لگویند و به او هم وفادار نخواهند ماند. وقتی شخصی تیی مانند عب دالله بن عباس دست به خانت م لزد، از د مگران چه انتظاری م لرفت؟ امام در پاسخ جماعتی که آمده بودند و خواهان فرمان جهاد و جنگ بودند، فرمود: «به خداوند سوگند که دروغ م لگوید! شما با پدر من که بهتر از من بود، وفا نکردید! چگونه به من وفادار خواه د ماند؟! من با چه اطمنان خاطری حرفهای شما را باور کنم؟ اگر واقعا راست م لگوید و خواهان جنگ و جهاد هسته د، م معاد من با شما ان در لشکرگاه مدامن. پس همگی به سرعت، راه مدامن را در په ش بگرید!» امام به خوبی م لدانست که په لوفایی مردم کوفه در مدامن آشکار خواهد شد. برای هم م نهم آنجا را م معادگاه امتحان وفاداری مردم برگزید. گروهی همان ابتدا په لوفایی خود را نشان دادند. آنها بیانه آوردند و به عهدشان وفا نکردند؛ همانگونه که په شتر هم با علی کرده بودند. گروهی ن ز به سوی مدامن حرکت کردند تا در آنجا و ا در په ش راه، په لوفاییها شان را آشکار سازند و گروهی د مگر به همراه امام به سوی مدامن به راه افتادند. امام به همراه اران و په روانش، پس از استراحت کمی در د ر عبدالرحمان، از آن جا کوچ کردند. از حمام عمر و د ر کعب گذشتند و در یک سحرگاه، در روستای ساباط فرود آمدند. در هم نجا بود که امام تصم م گرفت مردم را په از ما د؛ ز را به خوبی م لدانست دستهای از مردم تندرو که شایعات په اساس په شهاد صلح از سوی او به معاویه را باور کرده بودند، قصد جانش را دارند. و ن ز شنیده بود که معاویه به اشعث بن قیس کندی، عمرو بن حرث، حجر بن حجر و شبث بن ربعی و دستهای د مگر از جنگجویان معروف، نامهایی مخفانه نوشته و از آنها خواسته است که امام را به هلاکت برسانند.

معاویه برای آن جنگجویان نوشته بود: «به هر کس که بتواند حسن را به شهادت برساند، دو ست هزار درهم خواهد بخشید. راست لشکری از لشکرهای شام را هم به او خواهیم داد. البته یکی از دخترانم را ن ز همسر او خواهیم کرد.» برای هم م ن بود که امام حسن هم شه در ز ر رخت خود درع [1] و جوشن [2] به تن م لکرد و به هنگام نماز، با محافظان و اران صدق خود در صف نماز حاضر م لشد. یک بار حتی گروهی، تری به سوش رها کرده بودند؛ ولی خوشبختانه آن تری به جوشن تن امام خورده بود و صدمهای به خود آن حضرت نرسیده بود. امام در چه ن شرا طی، حق داشت که لشکرش را از راههای مختلف امتحان و آزماش کند. صبح دوم م ن روز ورودش به ساباط، دستور داد که مردم را جمع کنند. وقتی همه جمع شدند، امام بر منبر رفت و پس از ستایش خدا و درود و سلام بر رسولالله و علی و فاطمه - پدر و مادرش - فرمود: «سوگند به الله که آرزوی من ا ن است که خدا را ستایش کنم و شکرش را به جا آورم. شکر برای ا ن همه نعمت په شماری که به ما بخشیده است. دلم م لخواهد که با پند و اندرز، شما مردم را از جهل و گمراهی به راه راست کوچ دهم. ای مردم عراق! بدانید و آگاه باشید، آن گونه که من خ ر و خوبتان را م لخواهم، شما خود خرتان را نم لخواهید. پس با من ساز مخالفت مزند. خداوند همهلی ما را به راه راست هدایت فرماد و همهلی ما را به امرزد. ان شاء الله...» امام پس از ا ن سخنان، از منبر پا م ن آمد. مردم با حررت و تشوش به یکدیگر نگاه م لکردند. هر یک به دگری م لغفت: «از ا ن سخنان حسن چه فهمیدی؟ آیا توانستی بفهمی که حسن از ا ن سخنانش چه منظوری داشت؟» گروهی م لغفتند: «انگونه که از حرفهای حسن بر م آید، گوام ل دارد که با حاکمان ستمکار شام آستی کند و صلح را په ن خود و معاویه برقرار سازد و به ا ن تریب، خلافت را به دست بزامه بسپارد!» عدهای هم م لغفتند: «حرفهای حسن بن علی بوی سازش م لدهد. لابد م ل دارد که امر خلافت را به معاویه واگذارد و خود گوشهانش نیگزیند!»

گروهی که قلبا مذهب خوارج را داشتند و دوستدار علی و فرزندانش نبودند، بلکه در ظاهر خود را دوستدار اهل بیت

نشان مآدادند، مآگفتند: «به خداوند سوگند که ا بن مرد با ا بن سخن سازشکارانهاش به راه کفر و شرک قدم گذاشته... و بذر سازش با دشمنان خدا و قرآن را در دل خود کاشته است!»

در هم بن زمان ناگهان مردی از راه رسد و با صدای بلند فریاد برآورد: «ای مردم عراق! بدانید و آگاه باشید که لشکر عراق از لشکر معاویه شکست سختی خورد و قس بن سعد به دست سپاه ان شام کشته شد!»

ا بن خبیر که یک شامعه دروغ بود و از سوی معاویه و حاکمان دگر شام ساخته و پرداخته شده بود، فوراً در بن مردم پخش شد. اصل خبر، برعکس شامعه بود؛ چرا که قس بن سپاهش، لشکر معاویه را به سختی شکست داده بود. معاویه برای آن که رسوایی شکست خود را از مردم بیوشاند، ا بن شامعه دروغ را ساخته بود. با شنیدن آن اس و نامه دی بر دل مردم عراق چنگ انداخت و مثل باد خزان باغ دلهاشان را پژمرده و افسرده ساخت. گروهی ناگهان سر به آشوب و شورش برداشتند و گستاخانه به اعتراض و انتقاد از امام معصوم زبان باز کردند. آنها همگی با هم، کباره به استراحتگاه آنحضرت هجوم بردند، حریم مقدسش را شکستند و غارت کردند و حتی مصلاي [3] امام را از زیر پا کشیدند و بردند. مردی با خشم و حسد آنها را پیش آمد و با گستاخی تمام، ردای آنحضرت را از دوش مبارکش کشید و با خود برد. آنها بن کارها را چنان سریع انجام دادند که گویی از پیش در پی فرصتی بودند و فقط بهانههای مآجستند تا کینه و دشمنی قلبشان را نسبت به فرزند پاک پامبر نشان دهند. آنها مگر قدر پدرش علی را دانستند که قدر او را بدانند! آنها قدر مجموعهی گل را ندانستند و خزانی ابدی بر دلهاشان چنگ انداخت و خوار و ذلیلشان ساخت. خزانی که دگر بهاری به دنبالش نداشت. ناگهان ازان نزد یک امام و پ روان راست نشین بر آن جماعت گستاخ و بفرهنگش ورش بردند. عدلهای، امام را در مآن گرفتند و از دست شورشها و آشوبگران نادان نجات بخشیدند. پیش از آنکه آن جماعت خانتیپ شه بتوانند آس بی به آنحضرت برسانند، او را سوار بر اسبی از سابط بردند و راه مدائن را در پیش گرفتند.

ازان صادق امام مآدانستند که دستهی مخالفان در همه جا و هر لحظه کم بن کردهاند تا آنحضرت را به شهادت برسانند. در بن راه مدائن، مردی ناگاه از کم نگاه برون جست و لگام اسب امام را گرفت سپس با صدای بلند و گستاخانه گفت: «ای حسن! پدرت علی بن اب طالب، مشرک و کافر شد. تو نیز اکنون از خدا برگشتی و کافر شدی!»

آن مرد بدکار و نانجب که جراح بن سنان نام داشت، پس از گفتن ا بن سخن، با تیشهی تزی که در دست داشت، با شدت تمام ضربتی بر ران امام فرود آورد. چنان که ران آن حضرت شکاف خورد و استخوانش هم آسب دد امام در همان حال باز رکی و رشادت، شمشیر خود را در آورد و ضربتی بر آنمرد بدکار زد. آنگاه هر دو، دست در گریبان هم بر زمین افتادند. اری از ازان امام پیش دوید و تیشه را از دست جراح بن سنان برون کشید. ارددگری روی او افتاد و بینی او را برید. سپس آجری سنگ بن برداشت و با زدن چند ضربه بر سرش، او را کشت و راهی جهنم کرد.

امام را که زخم مهکلی برداشته بود بر سر ری [4] نشانند و دوباره رو به سوی مدائن نهادند. خبر شورش مردم، حملهاشان به چادر امام و غارت اموال شخصی آن حضرت و نیز زخمی که برداشته بود، به گوش قس رسد. او با دوستانش مشورت کرد و قرار بر این شد که سپاه را به سوی کوفه برگرداند؛ زیرا قس در افت که جان امام در خطر مآباشد و با ا بن موقعت، جنگ بیهوده است.

[1] درع: لباس جنگی که از حلقههای آهنی مآسازند؛ زره.

[2] جوشن: درع، لباس جنگی.

[3] مصلا: محل نماز، در ا بن جا به معنی «سجاده» و «جانماز» است.

[4] سر: تخت، در ا بن جا، منظور چزی مانند برانکار است.